

عوامل سقوط انسان

از انسانیت

زهرا رحمانی



## عوامل سقوط انسان از انسانیت چکیده

این پژوهش تحت عنوان عوامل سقوط انسان از انسانیت می‌باشد و با هدف آشنایی مواردیکه باعث سقوط انسان از انسانیتش می‌شود، و نیز زمینه‌هایی که سبب دوری او از توجه به حق و از دست دادن فطرتش می‌شود، گردآوری شده است.

این عوامل زمینه ساز مشتمل بر سه مهم، هوای نفس، دنیا و شیطان می‌باشد که با همراهی مسائل دیگر می‌تواند، خطرات جدی در زمینه سقوط فرد باشد.

در این رساله از منابع جدید و قدیم، استفاده شده است، که مطالب آن به اعتبار نوع و هدف، بنیادی و به اعتبار موضوع، دینی در زمینه اخلاقی، تربیتی و عرفانی و جمع‌آوری اطلاعات آن به صورت فیش برداری و کتابخانه‌ای می‌باشد.

یکی از مهمترین نتایج به دست آمده در این راستا این است که انسان هنگامی می‌تواند به مقام انسانیت، در جهت رشد و نیل به والاترین درجات قرب الهی برسد که تنها راه مستقیمی که خداوند، آن را وظیفه واجب هر انسانی قرار داده است، بپیماید؛ و این تنها با پذیرش ولایت الهی در رأس و ولایت پیامبر(صلی الله و علیه و آله سلم) و ائمه اطهار(علیهم السلام) در طول آن به دست خواهد آمد و در صورت عدم پذیرش چنین ولایت حقی، انسان تحت ولایت شیطان، دچار انحراف و سقوط از مقام انسانی به ورطه ضلالت و گمراهی خواهد شد.



انسان، انسانیت، ولایت، سقوط، هوای نفس، دنیا، شیطان.



در میان مخلوقات، تنها انسان تاج کرامت و برتری را بر سر نهاده و از سرمایه های مادی و معنوی بی‌شماری برخوردار شده است، که داشتن چنین سرمایه هایی به انسان، امکان می‌دهد، تا در مسیر حرکتش به سوی خدا، گرفتار خواهشهای نفسانی و



دامهای شیطانی نگردد و جز در راه بندگی خدا، که آزادی از همهٔ بندها و حجابهاست، قدم نگذارد و خود را به مقام انسانیت که شایسته او نیست برساند.

از آنجا که انسان در این مسیر با مشکلات فراوان و گردنه‌های بلندی روبه روست، ممکن است، گرفتار عواملی شود که باعث سقوط وی از مقام انسانیتش می‌گردد؛ اسباب و عللی که باعث بی‌توجهی او به خدا و دوری او از حق و حقیقت شده و در نتیجه زمینه انحطاط اخلاقی و انسانی او را فراهم می‌کند و در نهایت او را از مقام والای انسانی و مرتبه انسانیت به پایین می‌کشانند.

با توجه به آن چه گفته شده، بر انسان لازم و ضروری است، که با این عوامل خطرناک آشنا گردد و بداند که موفقیت و پیروزی‌اش در گروی تلاش بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر و به تعبیری "جهاد اکبر" است؛ جهادی که صحنهٔ نبرد آن، تمام دوران عمر و دشمنان آن، نفس انسان از یکسو و شیطان و یارانش از سوی دیگر است و ابزار و تجهیزات دشمن، عبارت است از دنیا و لذت‌های آن.

در حقیقت انسان، تا آخر عمر با دشمنانی رو به روست، که خود را دلسوز او معرفی می‌کنند، اگر انسان یک لحظه غافل شود، چنان ضربه‌ای از آنها می‌خورد که شاید هرگز قابل جبران نباشد، ضربه‌ای که او را از مقام والای انسانیت به ورطهٔ حیوانیت و حسیض ذلت می‌رساند.

و به راستی که همه ارزش و اعتبار انسان و انسانیت او در گروی پیروزی در این نبرد همیشگی است و تنها راه پیروزی به کار بستن سرمایه‌هایی است که خداوند، در معادن وجود او قرار داده، تا بدین وسیله با دشمنان خود، که باعث سقوط او از مقام انسانیتش می‌شود، آشنا شود و خود را از پیامدهای خطرناک پیروی از این عوامل دور سازد.

در واقع انسان زمانی می‌تواند به هدف والا و مقام انسانیت خود دست یابد، که خود را بشناسد و مسیر و هدف "خود" را تشخیص دهد و با پرواز از "فکر و اندیشه" به قلّه رفیع "کرامت انسانی" صعود کرده و با برخورداری از "ولایت الهی" و "تقوا" به مقام "قرب و محبت" خدا که همان مقام "انسانیت" است وارد شود، و اگر احیاناً در اثر



پیروی از دشمنان خود دچار لغزش شد با "اراده و ریاضت" خود را از سقوط به منجلا ب حیوانیت نجات دهد و با "تسلیم و رضا" به آنچه ذات اقدس الهی خواسته "شکرگزار" نعمتهای بی کران او گردد.

رساله ی حاضر، با حیطة اخلاقی، تربیتی و عرفانی، این امکان را فراهم کرده، که جایگاه انسان و انسانیت و ملاکهای آن را با استفاده از آیات و روایات و نیز کتب اخلاقی، تربیتی و عرفانی تبیین کند و به بیان عوامل سقوط انسان از انسانیت او بپردازد؛ تا انسان با شناخت این عوامل، پیامدهای ناشی از آنها را نیز شناخته و از گرفتار شدن در بند آنها رهایی یابد.

از امتیازهای این نوشته این است که در آن، یکی از ملاکهای انسانیت "ولایت مداری" معرفی شده است، و بیان شده که انسان با پذیرش آن به مقام انسانیت می رسد و با عدم پذیرش آن گرفتار "ولایت شیطان" شده که پیامدهای شومی را برای او به همراه خواهد داشت. که به عنوان یکی از خطرناک ترین، خطرات درونی سقوط انسان در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است.

## آشنایی با انسان

### جایگاه انسان

وقتی از جایگاه و منزلت آدمی در جهان هستی سخن می گوئیم، مراد تعیین میزان قابلیت های مادی و فیزیکی و اقتدار انسان در مقایسه با سایر موجودات و حیوانات نیست، زیرا بی تردید، انسان با توجه به هوش سرشار و قدرت ابزارسازی، عنصر زبانی و... نسبت به سایر موجودات کره زمین از جایگاه رفیع برخوردار است.

مقصود از جایگاه انسان، قضاوت درباره ارزش های معنوی و اخلاقی انسان است، هرچند که برتری های تکوینی و فیزیکی آدمی نسبت به سایر موجودات، به خودی خود نوعی فضیلت و کرامت محسوب می شود.

### موجود برتر

بر اساس آنچه از کتاب های مختلف اخلاقی به دست می آید، انسان در زندگی و مرگ طبیعی خود، با حیوانات شریک است؛ زیرا انسان حرکت، تخیل، توهم، تغذیه و مانند



آن را دارد، که برخی مشترک انسان و گیاه و برخی مشترک انسان و حیوان است و حیات طبیعی و مرگ بر اثر بود و نبود اینهاست، که نشانه کمال گیاهی یا حیوانی است. انسان مرگ و زندگی دیگری نیز دارد که در اختیار خود اوست و می تواند با انتخاب بد، خود را بمیراند یا با انتخاب نیک، خود را زنده کند. انسان ها مراتب برتری متفاوتی دارند چنانچه امامان معصوم در این باره فرمایشات فراوان دارند. امامان معصوم: به مخاطبان خود، فرموده اند:

”روزه بگیرد تا درد گرسنگی مستمندان را درک کنید، این تعلیل، ویژه افراد بسیار ضعیف است، چرا که باید از احوال و مستمندان بی خبر بود تا در ماه مبارک رمضان، آن هم بر اثر گرسنگی از آنان یاد شود“<sup>۱</sup>. انسان گل سرسید هستی به حساب می آید که قرآن به تکرار از شخصیت دادن به انسان و تکریم و بزرگ داشت مقام او و گوشزد کردن جایگاه آفرینش او برای تربیت و هدایت او و وادار کردنش به قدردانی از این نعمت بزرگ و متذکر شدنش استفاده کرده است. آنجا که فرموده:

”لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ“<sup>۲</sup>؛ که ما انسان را به نیکوترین صورت در مراتب وجود بیافریدیم“

### خلیفه الله

خلافت در لغت به معنای ”پشت سرآمدن“ و ”جانشین شدن“ و ”از پی چیزی“<sup>۳</sup> است. کلمه خلافت و لفظ خلیفه، به خودی خود دارای بار ارزشی نیست و فضیلت یا ردیلتی را اثبات نمی کند بار ارزشی خلافت در امور اعتباری و قراردادی نظیر مناصب اجتماعی بسته به میزان اعتنا و اعتباری است که در جامعه برای آن منصب یا متصدی قبلی آن قائل می شود، متناسب با آن شأن و منزلت، دارای بار ارزشی مثبت و یا منفی می گردد<sup>۴</sup>. مقام خلیفه الهی انسان که قرآن از آن پرده برداشته، از نوع خلافت ”تکوینی“ است نه خلافت ”اعتباری و قراردادی“. خلافت، همان قائم مقامی و جانشینی است و این امر حاصل نمی شود، مگر آنکه خلیفه در همه شئون حکایتگر و نمودار شخص جانشین باشد. بنابراین خلیفه خدا کسی است که بیش از سایرین با خداوند سنخیت و ارتباط وجودی دارد و از آنجا که خداوند منبع کمالات و خیرات



است و فعلش از هر شرّ و فسادى مبراست، خلیفه او نیز باید در نمایاندن کمالات و خیرات حق تعالی، کاملترین مظاهر و برترین مخلوقات باشد.

### امتیازهای انسان بر سایر موجودات

از آنجا که انسان نسبت به سایر موجودات دارای امتیازها و برتری‌هایی می‌باشد در این جا به برخی از آنها اشاره می‌شود:

#### داشتن روح الهی

انسان در طبیعت انسانی خود هم دارای بُعد مثبت است و هم دارای بُعد منفی. انسان هم می‌تواند سیر صعودی پیدا کند و هم سیر نزولی. در نهاد او هم استعداد و گرایش به خیرها و نیکی‌ها وجود دارد و هم گرایش به شرور و زشتی‌ها. انسان در بُعد مثبت طبیعت خود گرایش به خدا دارد، دارای وجدان است، استعداد آن را دارد که به سوی خدا سیر کند، موجودی متعالی شود و خود را به مقام نفس مطمئنه برساند. او در نهاد خود از چنان استعدادی برخوردار است که خدا به او اسماء را آموخته است.

بنابراین می‌توان گفت که در انسان فطرتی وجود دارد و یک سری شناخت‌هایی از طرف خداوند به او الهام شده که در آیه شریفه " فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا<sup>۵</sup>؛ و به او شر و خیر او را الهام کرد". اشاره به آن است که خداوند هم فساد و هم خیر و تقوی را به انسان الهام فرمود و این انسان است که باید در اثر تعلیم و تربیت گرایش به خیر را در خود تقویت کند.

پس روح الهی در انسان چیزی است که از خداوند گرفته است و فطرتاً آن را داراست و چیزی نیست که از انسان سلب شده یا دست خوش تحوّل و تحویل واقع شود ولی در اثر گناه و بی‌مبالاتی به گنج عزلت می‌افتد و در ظلمات غفلت و گناه دفن می‌شود تا جایی که انسان وجود آن را انکار می‌کند. لذا باید با هشدارهای درونی (نفس لواّمه) و هشدارهای بیرونی (واعظان و ناصحان) چراغ فطری روح معنوی خویش را همیشه روشن نگه داشت.<sup>۶</sup>



## عقل و تفکر

یکی از نعمت‌هایی که خداوند متعال در نهاد بشر قرار داده و آن را متمایز از حیوان کرده است، نعمت عقل است. عقل همانند میزان و ترازویی در وجود انسان است که خوبی و بدی، زشتی و زیبایی، کمی و زیادی را با توجه به نوع و جنس و مورد خود نشان می‌دهد. عقل بشر است که می‌تواند تا حدی مشکلات او را حل کند. راه را از چاه در زندگی به او نشان دهد.

می‌توان گفت که از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی و مهمترین ابزار معرفت انسانی، عقل به شمار می‌آید که حیات حقیقی انسان همان حیات معقول است و در صورت عدم استفاده از ابزار عقل، تردیدی نیست که زندگی انسان به مرحله حیات حیوانی تنزل می‌یابد. انسان چون در مسیر زندگی خویش از عوامل مهم انسانی غفلت می‌ورزد، نظام حیاتی اش در دنیا از قوانین حیات حیوانی پست‌تر و پلیدتر می‌گردد.<sup>۷</sup> پس تعقل و میوه آن تفکر از عوامل سازنده انسانی به شمار می‌رود.

قرآن کریم برای علم و آگاهی ارزش بسیاری قایل است، اگر کسی از قدرت عقل و تفکر که خداوند به او ارزانی داشته استفاده نکند، نمی‌تواند تکلیف الهی را بشناسد تا به اطاعت صحیح از آن‌ها تن در دهد. کسی که از دانش تهی باشد، از کجا می‌تواند به هدف حیات خویش دست یابد تا در آن مسیر گام بردارد. قرآن علت سقوط بسیاری از تبهکاران را عدم تعقل می‌داند: **”وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ“**<sup>۸</sup>؛ و گفتند اگر ما به سخنان آنان گوش می‌دادیم یا تعقل می‌کردیم هرگز از یاران دوزخ نبودیم“

## اختیار

از دیگر امتیازهایی که میان انسان و سایر موجودات وجود دارد مساله اختیار آدمی است که می‌توان در مورد معنای آن گفت: که هر جا انسان از میان راهها و کارهای متعددی که در پیش روی اوست با بررسی و سنجش و کمک گرفتن از نیروی عقل خویش یکی را برگزیند و تصمیم بر انجام آن گیرد، کاری اختیاری انجام داده است و در راه سرنوشت نیک خویش در صورت درست انتخاب کردن و یا سرنوشت بد خویش



که در اثر بی توجهی و غفلت می باشد قدمی برداشته است. بنابر این بررسی، انتخاب، تصمیم گیری، سه عنصر اساسی اختیار انسان به شمار می آیند. به هر حال کار مورد انتخاب، لزوماً چیزی مخالف میل و رغبت انسانی نیست و چه بسا امری باشد که به خودی خود مطلوب و محبوب انسان باشد، مانند کسی که شیفته عبادت و راز و نیاز با خداست و نیمه شب با کمال اشتیاق از خواب بر می خیزد و نماز شب می خواند، یا مانند کسی که در تابستان گرم، مقداری آب در اختیار دارد که بسیار مطبوع و خنک است و شستن دست و صورت با آن برایش لذت بخش است اما هنگام ظهر با آن وضو می گیرد. چنین کار مطلوبی نیز اگر با شناخت، گزینش، تصمیم گیری همراه باشد، کاری اختیاری و زمینه ساز دستیابی به کرامت اکتسابی است. این نوع اختیار در جمادات که قدرت شناخت ندارند در فرشتگان که چند راه در پیش رو ندارند و در انسان رشد نیافته ای که هنوز قدرت انتخاب ندارد<sup>۱۰</sup>، یافت نمی شود.

اختیار با توضیحات بالا و مفهومی که برای آن بیان شده مورد تأیید قرآن است:

”وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ<sup>۱۱</sup>؛ بگو حق (قرآن) از سوی خداوند توست، پس هر کس می خواهد ایمان آورد و هر کس می خواهد کافر شود.“ این آیه به صراحت مساله اختیار انسان را بیان می کند، زیرا در غیر این صورت این گونه بیان نمی شد.

اصولاً خودسازی و تزکیه و تهذیب اخلاق وقتی برای انسان میسر است که معتقد به توانایی خود در بدست آوردن کمالات و ارزش‌هایی باشد و اگر گمان کند که تلاش‌هایش بی‌فایده و در تکامل او و تغییر سرنوشتش بی‌تاثیر است، جایی برای تزکیه و تهذیب وی باقی نخواهد ماند؛ چرا که اگر انسان در کارهایش مجبور باشد و اختیاری در ساختن سرنوشت خود نداشته باشد دیگر امر و نهی که باید چنین کنی و نباید چنان کنی و مطرح کردن باید و نباید برای او بی معنا خواهد بود<sup>۱۲</sup>.

آزادی و اختیاری که نصیب انسان شده، به حکم قضای الهی است، ولی به این صورت که قضای الهی ایجاب کرده انسان، موجودی صاحب عقل و اختیار و اراده باشد و در دایره محدود شرایط طبیعی و اجتماعی بتواند خود را به مقیاس وسیعی از قید تسلیم





به آن شرایط، آزاد سازد و سرنوشت و آینده خویش را در دست گیرد.<sup>۱۳</sup> اما باید گفت که در نظام تشریح مطلقاً سخن از آزادی و اختیار نیست؛ بلکه انسان به لحاظ قوانین شرعی حتماً باید مطیع باشد و موظف است که همه اوامر شرعی را امتثال کند و از هر آنچه نهی شرعی دارد، دوری گزیند؛ یعنی در قلمرو تکوین می‌تواند، مومن یا کافر، مطیع یا عاصی باشد؛ ولی در منطقت تشریح باید مومن و مطیع باشد.<sup>۱۴</sup>

### هوای نفس

یکی از عواملی که باعث سقوط انسان از انسانیت او می‌شود، هوای نفس است که در این قسمت به مسائلی پیرامون آن پرداخته می‌شود:

### معنای هوای نفس

در مصباح المنیر نفس را به معنی "روح" آورده است.<sup>۱۵</sup> و نیز گفته شده نفس یعنی "روح و ذات"<sup>۱۶</sup> همچنین نفس به معنای "حقیقت هر چیزی" و "ذات هر چیزی"<sup>۱۷</sup> بیان شده است. در کتب مختلف آمده است که نفس را نفس گفته اند که نفیس ترین بعد انسان است، زیرا اشاره دارد به روح و روح شریفترین جزء انسان و حیوان است. نفس، حقیقتی است مجرد(رها از عالم ماده).<sup>۱۸</sup>

در آیات قرآن دارای معانی و وجوه بسیار است. برخی از آنها را، در زیر می‌آوریم:

۱- روح: در آیه "اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...<sup>۱۹</sup>؛ خداست آن که وقت مرگ ارواح خلق را می‌گیرد." نفس به معنای روح آمده است.

۲- ذات و شخص: " ... لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً<sup>۲۰</sup>؛ ... کسی به جای دیگری مجازات نمی‌شود." در اینجا نفس به معنای ذات و شخص به کار رفته است.

۳- جان و قلب و دل و باطن: در آیه "وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً و ...<sup>۲۱</sup>؛ خدای خود را با تضرع در دل خود یاد کن و ...". به معنای دل و جان و ... آمده است.

در قرآن کریم از کلمه "نفس" معنای لغوی آن یعنی شخص یا "من" اراده شده است. با این تفاوت که به مناسبت موارد مختلف، ویژگی‌هایی به آن اضافه می‌شود که کلمه



نفس به لحاظ آن ویژگی بار مثبت یا منفی پیدا می کند؛ البته اگر کلمهٔ نفس از آن ویژگی ها، خالی باشد، در همان معنای لغوی استعمال می شود؛ مانند آیه «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ»<sup>۲۲</sup>؛ مواظب خودتان باشید. کسانی نفس را به معنای «روح» گرفته اند که نمی تواند حرف صحیحی باشد؛ زیرا کلمهٔ نفس به خداوند نیز نسبت داده می شود؛ در آن جا که خداوند از قول حضرت عیسی (علیه السلام) خطاب به خدا، می فرماید: «تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ»<sup>۲۳</sup>؛ تو می دانی آنچه در نفس من است و من نمی دانم آنچه در نفس توست. در این آیه اطلاق کلمهٔ نفس بر خداوند به معنای روح و جان نیست؛ زیرا خداوند روح ندارد. بنابراین نفس همان «خود» یا «من» است و علت خوب و بد معرفتی شدن نفس در آیات قرآن این است که خداوند، دو نوع گرایش در آن قرار داده است: گرایش به خیر و نیکی و گرایش به شرّ و بدی.

حقیقت آن است که منظور ما از نفس در این بخش از میان سه معنای بالا معنای سوم خواهد بود؛ یعنی نفس به معنای «جان» و «قلب» و «باطن» که تحت تأثیر عوامل دیگر می تواند، تاریک و ظلمانی شده و از یاد خدا غافل شود.

### مراتب نفس

۱- **نفس مسوله (مزینه):** «... قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً»<sup>۲۴</sup>؛ (یعقوب) گفت: بله این امر زشت قبیح را نفس مکار در نظر شما بسیار زیبا جلوه داده است. «بنابر این آیه، نفس مسوله، نفسی است که کارهای زشت را در نظر انسان زیبا جلوه می دهد. تا انسان را به سمت انجام آن به حرکت وادار کند.

۲- **نفس اماره: (امر کننده):** در قرآن آمده «إِنَّ النَّفْسَ لِأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»<sup>۲۵</sup>؛ نفس اماره (انسان را) به کارهای زشت و ناروا سخت وا می دارد. «با توجه به این آیه، نفس اماره نفسی است که انسان را امر به بدیها و زشتیها می کند. یکی از جنبههایی که در نفس انسان وجود دارد و مربوط به خود طبیعی انسان می شود و تحت سلطه عقل نیز نمی باشد، به نفس اماره تعبیر شده است.<sup>۲۶</sup> در واقع نفس اماره، دشمن درون انسان می باشد. تمایلات، غرایز، هوا و هوس به طور کلی دلخواهی های بی جای او می



باشد.<sup>۲۷</sup>

۳- **نفس لوامه:** "وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللّٰوَامَةِ<sup>۲۸</sup>؛ و قسم به نفس پر حسرت و ملامت گر" یعنی نفس انسان که در قیامت خود را بر تقصیر و گناه بسیار ملامت کند و حسرت خورد. نفس لوامه، نفسی است که مؤمن را در دنیا ملامت می کند برای معصیتی که کرده و طاعتی که سنگین شمرده است. در حقیقت همین انسان عملی را انجام می دهد و پس از آن خود را مورد مؤاخذه قرار می دهد که چرا چنین کاری از او سر زده است و آرزو می کند که ای کاش چنین نکرده بود. این در واقع نشان فعال بودن این مرتبه از نفس است.<sup>۲۹</sup> علامه طباطبایی در ذیل آیه فوق می نویسد: نفس لوامه در قیامت ملامت می کند مؤمن و کافر را مؤمن را به جهت کمی طاعت و کافر را به جهت کفر و گناه، همچنین اینکه نفس لوامه فقط متعلق به کافر است که در قیامت او را ملامت می کند.<sup>۳۰</sup>

۴- **نفس ملهمه:** "فَاللَّهِمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا<sup>۳۱</sup>؛ و به او شر و خیر را الهام کرد." کارش این است که انسان قدرت تشخیص نیک و بد و حق از باطل را می دهد، یعنی انسان در اثر حکومت عقل و ایمان و تلاش در خودسازی و دوری از صفات زشت و نزدیکی به صفات نیک و پسندیده به مرحله ای از کمال نائل می شود که از طریق الهام درونی قدرت تشخیص خوب از بد و حق از باطل را پیدا می کند.<sup>۳۲</sup> (البته با توجه به اینکه در کتب اخلاقی به این مرتبه زیاد پرداخته نشده است.) در قرآن در این باره آمده: "... إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا...<sup>۳۳</sup>؛ اگر خدا ترس و پرهیزگار شوید خدا به شما فرقان بخشد". یعنی دیده بصیرت دهد تا به نور باطن، حق را از باطل فرق گذارید و راه خدا و شیطان و طریق سعادت و شقاوت و نفع و ضرر دنیوی و اخروی را تشخیص دهد.)

۵- **نفس مطمئنه:** "يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ<sup>۳۴</sup>؛ (آن هنگام به اهل ایمان خطاب لطف رسد که)" ای نفس قدسی مطمئن و دل آرام (به یاد خدا)" نفس مطمئنه نفسی است که در آن انسان از صفات رذیله رسته و به اخلاق حمیده متصف و به قرب الهی رسیده است.<sup>۳۵</sup> بنابر این اگر نفس انسان از شرور و آلودگی‌ها پاک شود و در پناه کلی قرار گیرد، تبدیل به نفس مطمئنه می گردد. نفس در این مرتبه، تحت سلطه عقلی



کلی یا عملی (وجدان و فطرت) قرار گرفته و در جهت خیر خدا و نیرومند شده است.<sup>۳۶</sup> بنابراین "نفس" بر اثر شرایط مختلف که برایش پیش می‌آید و فعالیت‌های گوناگونی که انجام می‌دهد و بهره‌های مختلفی که می‌گیرد این عناوین بر آن بار می‌شود پس این گونه نیست که انسان نفس لوازمه را در یک مرحله نداشته باشد، بلکه نفس پیوسته در انسان هست و احیاناً انسان را به بدی فرمان می‌دهد. و باید گفت که نفس یک نیروی خاص نیز نیست، که برخی انسان‌ها آن را داشته باشند و برخی نداشته باشند.

باید گفت؛ سرچشمه بسیاری از آفت‌ها و رذایل، هوای نفس است که از رذایلی مانند: تکذیب خدا و رسول غفلت از یاد خدا، دنیا دوستی و دنیاپرستی همه و همه از هوای نفس سرچشمه می‌گیرند و هر یک از این امور خود منشاء بسیاری از آفت‌ها و گناهانی است که باعث سقوط انسان می‌شود.

حال که با معنای هوای نفس آشنا شدیم، برآنیم تا صفات و تمایلات نفس را بشناسیم؛ پس در قسمت بعدی به توضیح آن‌ها می‌پردازیم:

## شناخت صفات و تمایلات نفسانی

### سیری ناپذیری

یکی از صفات نفس، سیری ناپذیری آن است؛ یعنی از انجام کاری که مطابق و موافق میلش باشد، که معمولاً کارهای زشت و ناپسند است، سیر نمی‌شود. همیشه به دنبال انجام آن کار است. مثلاً اگر در یک مجلسی، غیبت، در مورد یک فردی صورت می‌گیرد، انسان را تحریک می‌کند که به غیبت ادامه دهد و از این کار سیر نمی‌شود، بنابراین نفس انسان می‌کوشد تا با وارد کردن ضربات پی در پی، رقیب خود (عقل) را از پای درآورد. لذا اگر انسان یک قدم به سوی او بردارد، ناچار می‌شود به دنبال آن چندین قدم دیگر هم بردارد و اگر یک در به روی خواهش‌های نفسانی باز کند، به ناچار درهای بسیاری به روی او می‌گشاید تا که به واسطه یک متابعت از هوای نفس به چندین مفسده و گناه مبتلا می‌گردد.<sup>۳۷</sup>

و از اینجاست که دشمن بیرونی (شیطان) با مشاهده زمینه مساعد، به کمک دشمن درون (نفس) آمده و او را در رسیدن به اهداف ناشایست یاری می‌دهد.<sup>۳۸</sup>



### حیله گری

صفت دیگری که می‌توان برای نفس برشمرد، حیله گری و نیرنگ است؛ یعنی نفس همیشه در کمین انسان عاقل و بالغ نشسته، تا فرصتی به دست آورد و او را گول زده و از راه حق خارج سازد.

یکی از این فرصتها غفلت زدگی در انسان هاست، که نفس از آن استفاده کرده و به نیرنگ خود دست می‌یابد. ما در مورد غفلت در بخش آینده توضیح خواهیم داد، که غفلت چگونه می‌تواند باعث سقوط فرد شود و نفس از آن استفاده کرده و شخص را به تباهی بکشاند.<sup>۳۹</sup>

### توجیه کردن

یک دیگر از صفات نفس، توجیه گر بودن آن است؛ به این معنا که هرگاه نفس اماره انسان را به سوی انجام کار زشتی دعوت می‌کند و به تشویق او در انجام هر چه سریعتر آن خواسته نفسانی می‌پردازد، بعد از آن که فرد آن کار زشت را انجام داد و متوجه زشتی عمل خود شد و عذاب وحدان پیدا می‌کند ولی نفس در اینجا کاری دیگر را انجام می‌دهد و آن توجیه گری است و سعی می‌کند که زشتی و قباح کار را در نظر فرد از بین ببرد و در حقیقت به او تلقین می‌کند که کار انجام گرفته توسط تو کار ناشایستی نبوده و از این طریق در صدد قانع کردن فرد و انجام کارهای ناشایست دیگر از سوی او بر می‌آید.<sup>۴۰</sup>

### تنبلی

از دیگر صفات نفس، تنبلی و کسل بودن است. نفس، همانطور که بیان شده انسان را همیشه به سوی کارهای زشت دعوت می‌کند، "وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ"<sup>۴۱</sup>؛ و من خودستایی نکرده و نفس خویش را از عیب و تقصیر مبرا نمی‌دانم زیرا نفس انسان را به کار زشت و ناروا وامی‌دارد. جز آنکه خدا به لطف خاص خود نگهدارد. و هنگامی که مواجه با کارهای نیک می‌شود، روحیه تنبلی و کسلی به آنان می‌دهد. وقتی انسان می‌خواهد در کارهایش دقت نظر کافی را داشته باشد، به او متذکر می‌شود که دقت زیاد لازم نیست و مسئله به راحتی حل می‌شود.



به هر حال ایجاد روحیه ضعیف و تنبلی از صفات نفس است که به انسان القاء می‌کند که در انجام کارهای نیک هم لزومی ندارد که عجله کند و یا آنها را با دقت و حوصله و از روی صبر انجام دهد.

### راحت طلبی

از تمایلات نفس می‌توان به سختی گریزی و راحت طلبی نفس اشاره نمود، نفس راحت طلب، از هر سختی گریزان است. نفس همیشه انسان را ترغیب و تشویق به تن پروری و راحت طلبی می‌کند و در نتیجه باعث می‌شود که انسان بعضی از کمالات و فیوضات را از دست داده و از لذت‌های معنوی باز بماند. مثلاً هرگاه انسان در صدد انجام یک کار نیکی برآید نفس راحت طلب او را تشویق به انجام دادن آن کار می‌کند مانند نماز صبح که درخواستن از خواب را برای شخص سخت جلوه می‌دهد و مرتب آن را به تعویق می‌اندازد تا اینکه نمازش قضا می‌شود و مانند این‌ها...<sup>۴۲</sup>

### لذت خواهی

تمایل دیگر نفس به لذت خواهی آن است، نفس همیشه بدنبال خوشی‌ها و لحظه‌ها ی شادی است که از هر چیزی لذت ببرد و سعی در ترغیب و تحرک فرد برای رسیدن به انواع لذات و خوشی‌ها را دارد. اگر انسان گوش به فرمان نفس باشد و در مورد لذات و نیروی اوامر و دستورات نفس را بپذیرد خود را در دام مهلک و کشنده ای انداخته است که نمی‌تواند از آن رها شود.<sup>۴۳</sup>

### جاه طلبی

یکی دیگر از تمایلات نفس، جاه طلبی است و زیاده خواهی آن که در هیچ موردی به کمترین آن قناعت نمی‌کند، از همیشه به دنبال کثرت‌ها و زیادیها بوده و مال و ثروت و جاه و مقام دنیوی بیشترین آنها را می‌خواهد. بنابراین پیروی انسان از دشمن خود که نفس اماره است، به بیراهه رفتن انسان کمک می‌کند.<sup>۴۴</sup>

پس نفس انسان را در اثر جاه طلبی و زیاده طلبی به سوی ثروت اندوزی و مال اندوزی می‌کشاند هر چقدر فکر و ذهن انسان به جمع آوری ثروت مشغول شود به سوی دنیا میل پیدا کرده است و هر کس بدنبال دنیا طلبی باشد نمی‌تواند به مقصد



خود که رسیدن به وصال خداوند است نائل شود.

متابعت از تمایلات نفسانیته و ملایمات حیوانیته نمی گذارد در او حق و به هیچ یک از مراتب جلوه کند، و کدورت و ظلمات‌های هوای نفس، تمام انوار عقل و ایمان را خاموش کند که ولادت انسانیت، انسان، از برای او رخ نمی دهد.<sup>۴۵</sup>

### کاذب بودن

یکی از بارزترین نشانه‌های تمایلات نفس کاذب بودن آن است و دائماً با دو صفت، اشتها و رغبت قبلی و زهد و سیری بعدی، همراه است، به این صورت که ما وقتی چیزی را نداریم رغبت به دست آوردن آن را داریم و زمانی که به آن می رسیم و آن را بدست می آوریم، تقاضای نفس از آن برگشته و اعلان بی نیازی می کند. و مجدداً تقاضای دیگری را مطرح می کند. در این صورت است که انسان را دائماً در این خواسته‌ها غرق و درگیر می سازد و از این طریق باعث عقلت و جهالت او از مراتب و هدف‌های عالی‌ه انسانی می شود.

### ارتباط بین نفس و عقل

قبل از آنکه ارتباط بین دو چیز معلوم گردد، بهتر آنست که معنا و مفهومی از آن دو شناخته شود تا بتوان ارتباط میان آن دو را نیز به دست آورد. در معنا و مفهوم آنچه مربوط به نفس است در مطالب گذشته توضیح داده شده؛ پس اکنون در مورد عقل نکاتی را ذکر می کنیم و سپس به ارتباط میان آن دو می پردازیم. عقل همان طور که در بخش اول بیان شد؛ وجه تمایز میان انسان و حیوان است؛ عقل، تمام کارهای خود را از طریق بینش و تدبیر انجام می دهد و جنبه استدلالی و ادراکی دارد. عقل، انسان را به بهترین و صحیح ترین کارها و روشها رهنمون می شود، اما عدم توجه و اطاعت نکردن از عقل باعث می شود که انسان دچار بعضی نگرش‌ها و عقاید اشتباهی در زندگی خویش گرد.

بنابر آنچه در مورد نفس آمده است که، نفس، آنچه را خود می خواهد انجام می دهد و بر اساس تمایلات خود، انسان را ترغیب و تشویق به انجام کارهایی می کند. کارهایی که خطا و اشتباه در آن راه دارد. زیرا همان طور که بیان شد، نفس هم



گرایش به نیکی‌ها دارد و هم‌گرایش به بدی‌ها و اگر گرایش به نیکی بدهد و انسان را به سوی خوبی‌ها دعوت کند، که در این صورت با عقل منافاتی نخواهد داشت ولی اگر به سوی شرّ و بدی انسان را سوق دهد، در اینجاست که میان عقل و نفس کشمکش و درگیری ایجاد می‌شود.

آنچنان که بیان شده است، بزرگترین دشمنان بشر احساسات سرکش و نفس اماره او هستند، هیچ دشمن به پایۀ این دشمن نمی‌رسد.

علت این امر این است که نفس به نقطه‌ای دسترسی دارد و مرکزی را خراب می‌کند، که هیچ دشمن دیگر به آن نقطه و به آن مرکز دسترسی ندارد. آن نقطه و آن مرکز، دستگاه تشخیص و بینش انسان است.

آدمی در برابر هر دشمن با نیروی عقل و تدبیر ایستادگی می‌کند و اگر دشمن توانست در مرکز تدبیر و بینش اختلالی به وجود آورد، بدیهی است که از هر دشمنی خطرناک‌تر است.

اگر اخلاق آدمی تعدیل شود و جلو حکومت هوا هوس و حرص و خشم و شهوت، گرفته می‌شود برای عقل و فکر آدمی آزادی پیدا می‌شود دست عقل باز می‌گردد.<sup>۴۶</sup>

آیت الله حائری شیرازی می‌نویسد: "آینه‌ها سه نوع است: آینه ساده، که هر چیزی را همانگونه که هست نشان می‌دهد،

آینه محدّب که بعضی قسمت‌ها را کوچک نشان می‌دهد و آینه مقعر که بعضی از قسمت‌ها را بزرگ نشان می‌دهد، عقل؛ آینه ساده‌ای است که سعی می‌کند؛ همه چیز را همان‌گونه که هست نشان دهد ولی نفس آینه مقعر و محدّب است، که سعی دارد؛ آنچه را که خود دوست دارد بزرگ جلوه دهد و آنچه را که نمی‌پسندد، کوچک نمایش دهد."<sup>۴۷</sup>

قبلاً ذکر شده؛ نفس یکی از دشمنان عقل به حساب می‌آید، زیرا در آن نقطه‌ای نفوذ کرده که عقل به وسیله آن در مقابل دشمنانش ایستادگی می‌کند یعنی نقطه تشخیص و بینش انسان؛ حال اگر عقل انسان آزاد باشد، در امور آن طور قضاوت می‌کند که در واقع نفس الامر چنان است. خوب را خوب و بد را بد می‌بیند. و اگر





تحت تأثیر و نفوذ کانون خواهش‌های دل و نفس قرار گیرد آن طوری قضاوت می‌کند، که دل می‌خواهد و می‌پسندد، نه آن طوری که حقیقت است، عقل در ذات خود قاضی عادل است. ولی باید استقلال این قوه قضایی محترم باشد. قوه مجریه یعنی میل‌ها و خواهش‌ها و تصمیم و اراده‌ها او را دست نشانده خود قرار ندهد، اگر دست نشانده شدو انتظار عدالت از او نمی‌رود.<sup>۴۸</sup>

در تمثیلات آمده است که نفس در کار عقل دخالت می‌کند و عقل کنار می‌رود و می‌گوید: "أنا خیر شریک"؛ یعنی "من بهترین شریکم" و همه را نفس می‌دهد و همه خوراک نفس می‌شود. نفس می‌خورد و چاق و قوی می‌شود.<sup>۴۹</sup>

بنابراین عقل که قاضی محکمه است، قوه قضاوتش مریض می‌شود غلط قضاوت می‌کند، از عدالت خارج می‌شود و آزادی از عقل او سلب می‌گردد. اسارت عقل به این است که خواهش‌های دل طغیان کند و زنجیرهایی از هوا و هوس‌ها، از تعصب و تقلیدها برای عقل بسازد.<sup>۵۰</sup>

در نتیجه عقل زائل می‌شود و نفس به پیروزی می‌رسد و باعث سقوط فرد از مقام والای انسانی در بهره‌گیری از توانایی عقل و تفکر وی می‌شود. پس انسان باید، همواره در تقویت نیروی عقل و اندیشه تلاش کند، تا بتواند به وسیله آن راه‌های پیروزی بر هواهای نفسانی را که همیشه عقل و روح انسان را تهدید به هبوط و نزول از مقام والای انسانیتش می‌کند بییماید.

چنانکه در قرآن کریم آمده است: "أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هُوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً"؛<sup>۵۱</sup> می‌نگری آنها را که هوای نفسشان را خدای خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه ساخته و مهر بر گوش و دل او نهاده و بر چشم وی پرده ظلمت کشیده.

### خطرات سقوط انسان از انسانیت

از جمله خطراتی که باعث سقوط انسان از انسانیت می‌شود می‌توان به خدا فراموشی و خود فراموشی اشاره کرد که برخی از پیامدهای را در اینجا بیان می‌کنیم:



یکی از مهمترین موضوعاتی که انسان می‌کوشد تا از آن آگاه شود و شناختن آن تأثیر اساسی در زندگی و سعادت او دارد "خداوند" می‌باشد، که بر اساس آیات و سخنان بزرگان دین می‌توان یکی از اساسی‌ترین راههای خداشناسی را مسأله خودشناسی دانست و انسان با شناخت خود می‌تواند خدا را بشناسد. "به زودی آیات و نشانه‌هایمان را که در جهان پهناور و در وجود خودشان است به آنها نشان می‌دهیم، تا بدانند که او حق است"<sup>۵۲</sup>

بنابر آنچه بیان شد، می‌توان گفت: یکی از مسائلی که انسان را به شقاوت و بدبختی می‌رساند، فراموش کردن خداست که ملازم با فراموش کردن خود است، یعنی اگر انسان نسبت به خداوند، در اثر ارتباط با دنیا و لذات و جلوه‌های آن خارج از فرمانهای الهی شود، به گونه‌ای که باعث دوری او از توجه به حق و بریده شدن دل او از عبادت و اطاعت حضرت حق گردد، عاقبت او سقوط به دره حیوانیت و دوری از درجه انسانیت خواهد بود. و بزرگان دین در مورد فراموشی نفس فرمایشات فراوان دارند.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: "الْجَهْلُ صُورَةٌ رُكِبَتْ فِي بَنِي آدَمَ، إِقْبَالُهَا ظُلْمَةٌ وَ إِدْبَارُهَا نُورٌ، وَالْعَبْدُ مُتَقَلِّبٌ مَعَهَا كَتَقَلِّبِ الظِّلَّ مَعَ الشَّمْسِ"<sup>۵۳</sup>؛ جهل، صورتی و حالتی است که چون آدمی روی کند، تاریکی را در پی دارد و چون از او دور شود، آدمی را نور معرفت حاصل شود، چرا که انسان و جهل، خورشید و سایه اند که یکدیگر را تعقیب می‌کنند. طبق فرمایش حضرت جهل به نفس نیز انسان را به تاریکی و سقوط می‌رساند و او را از معرفت و شناخت حق و حقیقت دور می‌سازد. بنابراین جهل به نفس باعث می‌شود که انسان از خواسته‌های آن پیروی کرده؛ زیرا انسان در این صورت است که نمی‌داند نفس چیست و چه می‌خواهد و اگر از درون چیزی او را به کاری دعوت نماید؛ نمی‌داند که آن حق است یا باطل، خواسته نفس است یا عقل. به هر حال پیروی از آن باعث می‌شود که انسان به ندای فطرتش بی‌توجه باشد، و دعوت‌های الهی را انکار کرده و از اجرای عدالت سرباز زند و حتی به کشتن پیامبران الهی اقدام کند، چرا که استکبار نیز نمادی از هواپرستی و جهل به آن است که در نهایت، انسان خویشتن خویش را به فراموشی می‌سپارد و اقدام به هر کاری



می‌کند.<sup>۵۴</sup> قرآن کریم در این باره می‌فرماید: **“وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ”**؛<sup>۵۵</sup>  
و هرگز هوای نفس را پیروی نکنی؛ که تو را از راه خدا گمراه سازد.

## راهکارهای علاج سقوط انسان

### عزم و اراده

اراده و تصمیم‌گیری یکی از راههای علاج بیماری‌های نفسانی است که ضعف آن مانع شروع عمل در انسان می‌باشد به هر حال یکی از مراحل سیر الی الله “اراده” می‌باشد که حتی برخی از بزرگان اخلاقی آن را اولین مرحله برشمرده اند.<sup>۵۶</sup>

عزمی که مناسب این است، که انسان از گناهان دوری کرده و به مرحله انسانیت برسد، عبادت است؛ بناگذاری بر ترک معاصی و انجام واجبات و جبران آنچه از او فوت شده است و در واقع عزم و اراده همان حقیقت انسانیت و میزان امتیاز انسان است و تفاوت درجات انسان‌ها به تفاوت درجات عزم آنهاست.<sup>۵۷</sup>

### توبه

انسان بسیاری از ممیزات و مشخصات و کمالات و استعدادهای عالی دارد که هیچ کدام از آنها در حیوانات وجود ندارد؛ یکی از این استعدادهای عالی در انسان، همین مسأله توبه است. توبه برای انسان تغییر مسیر دادن است اما نه تغییر مسیر دادن ساده از قبیل تغییر مسیری که گیاه می‌دهد و یا تغییر مسیری که حیوان می‌دهد، بلکه یک نوع تغییر مسیری که مخصوص خود انسان است. توبه عبارت است از یک نوع انقلاب درونی، نوعی قیام، نوعی انقلاب از ناحیه خود انسان علیه خود انسان،<sup>۵۸</sup> و در واقع حالت خجالت و... را توبه گویند.

### عمل برخلاف خواسته‌های نفس

یکی دیگر از راههای علاج برای دوری از سقوط انسان این است که انسان برخلاف آنچه نفس به او دستور می‌دهد عمل کند، یعنی وقتی انسان بدی عاقبت گناه را در دنیا و آخرت به یاد آورد و حق عظیم خدا و بزرگی ثواب و عقاب او را بر خود متذکر شود، و به خاطر آورد که صبر بر ترک گناهی که وسوسه‌ها به آن دعوتش می‌کند،



آسانتر است از صبر و تحمل آتش دوزخ، اگر کسی این آگاهی را بدست آورد و این امور را یادآور شود حتماً بدنبال درمان و فرار از هر چیزی که او را به این آتش می کشاند، می شود و یکی از این راهها آن است که بیان شد<sup>۵۹</sup>.

### نتیجه گیری

۱- انسان دارای جایگاه والایی در عالم هستی است که به واسطه این جایگاه، خلیفه خدا در زمین معرفی شده است و از سایر موجودات برتر شناخته شده که می تواند آنها را به تسخیر خود درآورد.

۲- انسان موظف است که به هدف والایی که خداوند برای او در نظر گرفته برسد و برای رسیدن به آن تلاش بسیار و اراده قوی لازم است تا به مقام انسانیت نائل شود.

۳- انسان همچنین برای رسیدن به این مقام باید به ملاکهایی توجه کند، که از جمله آنها ایمان و تقوا و از همه مهمتر پذیرش ولایت خداوند است، زیرا دوری از آن منجر به پذیرش ولایت شیطان می شود که این از عوامل مهم و مؤثر در سقوط انسان از انسانیت می باشد.

۴- برخی از زمینه سازهای سقوط علاوه بر هوای نفس و دنیا، شیطان بوده که شیطان از طریق آنها انسان را فریب داده و زمینه سقوط فرد محیا می شود.

۵- شیطان از طریق دنیا و هوای نفس به درون انسان نفوذ می کند، اما نفوذ و تسلط او بر انسان محدود است، یعنی تا انسان نخواهد و به شیطان چراغ سبز نشان ندهد، او نمی تواند این کار را انجام دهد.

۶- گرفتار شدن در بند هر یک از زمینه سازهای سقوط در صورت محیا شدن همه شرایط، پیامدهای شومی را برای انسان به دنبال خواهد داشت که از درون و بیرون خطرات گوناگونی او را تهدید خواهد کرد که باعث سقوط انسان از تمام انسانیت وی خواهد شد.

۷- اگر انسان به هر دلیلی در بند این خطرات اسیر شد، باید بداند که همیشه راه علاجی وجود دارد، که با تکامل بخشیدن به علم و عملش، می تواند آن خطرات را از خود دور سازد، راههایی مانند، یاد خدا و اراده و توجه و ... که همه آنها نیازمند همت



والا و خواست قوی فرد می‌باشد.

و در پایان به این نکته اشاره می‌شود که به دلیل گسترده بودن بحث عوامل سقوط انسان از انسانیت، که می‌حشهای گوناگونی را در خود جای داده است و هر مبحثی، دارای موضوعات مختلفی است، به ناچار باید به گونه‌ای به همه آنها پرداخته می‌شد، زیرا بیان آنها هر چند کوتاه لازم و ضروری می‌نمود، لذا جمع بندی و خلاصه کردن مطالب و همچنین گزینش آنها، سعی گردیده در حدّ توان انجام شود.

۸. ملک (۶۷)/۱۰.

۹. در اینکه آیا حیوانات از اختیار به مفهومی که گذشت هر چند در مرتبه ضعیف تری برخوردارند اختلاف نظر وجود دارد، ولی ظاهر برخی آیات و نیز برخی شواهد تجربی، بر وجود مرتبه ضعیف تری از اختیار در آنان دلالت دارد. محمود رجبی، انسان شناسی، ص ۱۶  
۱۰. محمود، رجبی، همان، ص ۱۳۹.

۱۱. کهن (۱۸)/۲۹.

۱۲. محمد تقی، مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۱، انتشارات امیرکبیر، ص ۲۱۵.  
۱۳. مرتضی، مطهری، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، ج ۴، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۲۷۱ و ۲۷۲.  
۱۴. عبدالله، جوادی آملی، حیات حقیقی انسان در قرآن، ص ۱۹۴.

### پی نوشت ها:

۱. ر.ک: مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، دار احیاء التراث العربی، ج ۹۳، صص ۳۶۹ و ۳۷۱.  
۲. تین (۹۵)، ۴.  
۳. علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ذیل خلافت.  
۴. عبدالله، نصری، انسان از دیدگاه اسلام؛ انتشارات دانشگاه پیام نور، ص ۲۱۶.  
۵. شمس (۹۱)/ ۸.  
۶. محمد رضا، مهدوی کنی، بیست گفتار در اخلاق عملی، انتشارات حکمت، ص ۸۴-۸۵.  
۷. عبدالله، جوادی آملی، همان، ص ۵۶.



۱۵. احمد بن محمد، المقری الفیومی، مصباح المنیر، ج ۱، نشر هجرت، ص ۶۱۷.۱۶. راغب، اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، ص ۸۱۸.
۱۶. جمال الدین، ابن منظور، لسان العرب، ج ۴، ص ۳۹۸۲.
۱۷. حسن، قدوسی زاده، در محضر روح الله (جهاد نفس)، نشر معارف، ص ۲۷.
۱۸. حسن، قدوسی زاده، در محضر روح الله (جهاد نفس)، نشر معارف، ص ۲۷.
۱۹. زمر (۳۹)/۴۲.
۲۰. بقره (۲)/۴۸.
۲۱. اعراف (۷)/۲۰۵.
۲۲. مائده (۵)/۱۰۵.
۲۳. همان/۱۱۶.
۲۴. یوسف (۱۲)/۱۸.
۲۵. یوسف (۱۲)/۵۳.
۲۶. حسن، قدوسی زاده، در محضر روح الله (جهاد با نفس)، ص ۳۳.
۲۷. حسین، مظاهری، جهاد با نفس، ج ۴، دفتر تبلیغات اسلامی، ص ۹۷.
۲۸. قیامت (۷۵)/۲.
۲۹. خدیجه، خورگانی، آینه عرفان، انتشارات دارالنشر، ص ۶۱.
۳۰. رک: محمد حسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه: محمد باقر موسوی همدانی، ج ۲۰، ص ۱۸۸.
۳۱. شمس (۹۱)/۸.
۳۲. حسن، قدوسی زاده، همان، ص ۳۳.
۳۳. انفال (۸)/۲۹.
۳۴. فجر (۸۹)/۲۷.
۳۵. بهاءالدین، خرمشاهی، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهان، نشر دوستان ناهید، ج ۲، ص ۲۲۵۰. آن
۳۶. محمود، بهشتی، سیر وسلوک، نشر مانی، ص ۱۶.
۳۷. روح الله، موسوی خمینی، شرح چهل حدیث، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ص ۱۷۱.
۳۸. آمنه، شاهنده، معرفت و موانع، نشر نیلوفرانه، ص ۳۱۴.
۳۹. همان، ص ۳۱۵.
۴۰. مجید، حسنی، گناه و ناهنجاری، انتشارات دارالقدیر، ص ۲۲۸.
۴۱. یوسف (۱۲)/۵۳.
۴۲. حسین، مظاهری، جهاد با نفس (سلسله درسهای اخلاقی)، ص ۴۱.



۴۳. همان، ص ۴۲.
۴۴. آمنه، شاهنده، همان، ص ۳۱۸.
۴۵. روح الله، موسوی خمینی، همان، ص ۱۶۹.
۴۶. مرتضی، مطهری، حکمتها و اندرزها، ص ۱۶۵.
۴۷. رک: محی الدین، حائری شیرازی، تمثیلات، ج ۱، ص ۱۶.
۴۸. مرتضی، مطهری، بیست گفتار، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۱۸۸.
۴۹. محی الدین، حائری شیرازی، همان، ج ۲، ص ۳۹، با کمی تلخیص.
۵۰. مرتضی، مطهری، همان، ص ۱۹۰، با کمی تلخیص.
۵۱. جائیه (۴۵)/۲۳.
۵۲. فصلت (۴۱)/۵۴ "سُرُّبِهِمْ اِیَاتِنَا فِی الْاَفَاقِ وَفِی اَنْفُسِمْ"
۵۳. ابو علی شفیق بن ابراهیم بلخی، مصباح الشریعه ومفاتیح الحقیقه (آیین دین باوری)، ترجمه عباس عزیزی، ص ۲۳۵.
۵۴. عبدالله، جوادی آملی، فلسفه حقوق بشر (سلسله بخشهای فلسفه دین) ص ۸۹.
۵۵. ص (۳۸)/۲۶.
۵۶. عبدالله، جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم (مراحل اخلاق در قرآن)، ج ۱۱، ص ۳۱۵.
۵۷. روح الله، موسوی خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۷.
۵۸. مرتضی، مطهری، آزادی معنوی، ص ۱۱۳.
۵۹. مهدی، نراقی، جامع السعادات، مترجم: جلال الدین مجتبیوی، ج ۱، ص ۲۱۴.

